



{ ۲۳۳ } مادران همی شیر می دهند اولاد خود را در دو سال کامل. این برای کسی است که می خواهد تمام کند شیر دادن را و بر آنکه برای او زاده شده خوراک و پوشاک آنان است به متعارف. تکلیف نمی شود هیچ کس مگر به اندازه توانش. نباید آزرده شود زاینده‌ای به سبب زاده‌اش و نه آنکه برای او زاده شده به سبب زاده‌اش و بر وارث است همانند این، پس اگر خواستند از شیر گرفتن از روی رضایت پدر و مادر و مشورت، پس گناهی بر آنها نیست. و اگر خواستید به دایه دهید نوزادان خود را، پس گناهی نیست بر شما چون تسلیم کنید آنچه را دادید به نیکی و پروا گیرید خدا را و بدانید که همانا خدا به آنچه می کنید بس بیناست.

{ ۲۳۴ } و کسانی که وفات یابند از شما و واگذارند همسرانی را، باید همسران درنگ کنند و خود را بدارند چهار ماه و ده روز. پس چون رسیدند پایان مدتشان را، پس گناهی بر شما نیست در آنچه انجام دهند درباره خودشان با پسندیدگی، و خدا به آنچه می کنید خبردار است.

{ ۲۳۵ } و گناهی نیست بر شما در آنچه به کنایه کنید به آن از خواستگاری آن زنان یا نهان دارید در اندیشه‌های خود، خدا داند که همانا به زودی به زبان خواهید آورد آن زنان را، ولی مواعده

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْمِيَ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۲۳۳﴾

وَالَّذِينَ يَتُوفُونَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۲۳۴﴾

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْتُمْ سَتَذَكَّرُونَ هُنَّ وَلَكِنْ لَا



نکنید با آنان نهانی، مگر آنکه بگویید گفتاری نیک شناخته. عزم نگیرید بستن نکاح را تا برسد آن حکم مکتوب به پایانش، و بدانید که همانا خدا می‌داند آنچه را در اندیشه شماست؛ پس بیندیشید از او و بدانید که همانا خدا بس آمرزنده و بردبار است.

{ ۲۳۶ } گناهی نیست بر شما اگر رها کردید زنان را مادامی که مس نکردید آن‌ها را؛ یا فرض کنید بر آنان مقدار مفروضی را و برخوردار کنید آن‌ها را، بر توانگر به اندازه‌اش. و بر تنگدست به اندازه‌اش برخورداری به نیکی حق است بر نیکوکاران.

{ ۲۳۷ } و اگر رها کردید آن‌ها را پیش از آنکه مس کنیدشان و حال آنکه فرض کرده باشید برای آنان مقدار مفروضی را، پس نصف آنچه فرض کردید، مگر آنکه گذشت کنند آن‌ها یا گذشت کند آنکه در دست او بستن نکاح است. و اینک گذشت کنید نزدیک تر است به تقوا، و از یاد نبرید نیک‌فزایی میان خودتان را. همانا خدا به آنچه می‌کنید بس بیناست.

{ ۲۳۸ } نگهدار باشید بر نمازها و نماز میانه و به پا ایستید برای خدا فروتنانه.

{ ۲۳۹ } پس اگر برتر سیدید پس پیادگان و سوارگان، پس چون امن شدید به یاد آرید خدا را آن چنان که شما را آموخته آنچه را که خود نبودید بیاموزید.

تُواْعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢٣٥﴾

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمَقْتَرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٣٦﴾

وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٣٧﴾

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ ﴿٢٣٨﴾

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿٢٣٩﴾



{ ۲۴۰ } و کسانی که وفات یابند از شما و واگذارند همسرانی را وصیتی باید برای همسرانشان: برخورداری بهره‌ای تا پایان سال بدون بیرون کردن. پس اگر خود بیرون رفتند پس گناهی بر شما نیست در آنچه انجام می‌دهند درباره خودشان از کار پسندیده. و خدا عزیز حکیم است.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا
وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ
إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي
مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٤٠﴾

{ ۲۴۱ } و برای زنان طلاق داده شده بهره‌ای است به پسندیدگی، حق است بر متقین.

وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى
الْمُتَّقِينَ ﴿٢٤١﴾

{ ۲۴۲ } این گونه بیان می‌کند خدا برای شما آیات خود را باشد که خریداب شوید.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ ﴿٢٤٢﴾

شرح لغات

بِرِضَعْنِ، جمع مؤنث رضع (به فتح ضاد): طفل از پستان شیر مکید (به ضم ضاد): با پستی درخواست کرد.

حَوْلٌ: سال، گذشت، دگرگونی، برگشت، قوه، کاردانی، نیک‌اندیشی.

تُكَلَّفُ، مضارع مجهول تکلیف: وادار ساختن به کار دشوار. از کلف: چهره‌اش دگرگون شد، کارش دشوار گردید، اثر چیزی نمودار گشت، او را بسیار دوست داشت.

تَشَاوَرُ، تفاعل شور: غسل را از کندو بیرون آوردن و برگرفتن، گفتگو برای یافتن رأی درست، آزمایش چهارپا برای راهروی. اشاره: نشان دادن، راهنمایی. اشاره:

لباس جالب و مورد اشاره [انگشت‌نما].

فِصَالٌ: از شیر گرفتن طفل. از فصل: جدا شدن. فصیله: فرزندان جدا شده از

یک پدر، پا جوش درخت.



یتوفون، مضارع توفی: حقی را کامل گرفتن، مدت را به آخر رساندن، کاری را تا آخر انجام دادن، همه افراد را شمردن، از دنیا رخت بستن.

یذرون، جمع یذر: وامی گذارد. ماضی آن «وذر، چون ودع» در کلام عرب استعمال نشده و به جای آن «ترک» گفته می شود.

خبیر: دانای به حقیقت و درون، دانای به خبر از روی تجربه، شخم گر، زمین رام و نرم.

عرضتم، از تعریض: گفتن سخن کنایه آمیز و غیر صریح، جاده را پهن کردن. از عرض: نمایاندن متاع، اظهار کلام، سان دیدن سپاه، مقابل طول.

خطبة: خواستگاری. (به ضم خاء): سخن آراسته و پندآمیز، مقدمه کتاب، رنگ آمیخته سرخ و زرد.

اکنتم، ماضی اکنان: نهان داشتن در خاطر. از کن (به فتح کاف): نگهداری از فساد، پوشاندن از آفتاب. (به کسر): محل نگهداری و پوشیدن. کانون: محل اجتماع و تراکم.

متعوا: امر به دادن متعه: بهره ای. توشه ای، آنچه بهره مند شود و به مقصد رساند. متاع: آنچه از آن بهره مند شوند اندک یا بسیار، بهره ناپایدار.

موسع: دارا، دست باز. از وسع: باز بودن راه زندگی. مقابل مقتر: تنگ دست، سخت گیر.

فرضتم از فرض: چیزی را با اندازه جدا کردن، در ذهن تصویر و تقدیر کردن، مقدار مالی را مشخص کردن، حکمی را واجب کردن.

حافظوا، امر از باب مفاعله [محافظة]: یکدیگر را نگهداشتن. از حفظ: نگهداری در ذهن یا به دست.

قنوت: اطاعت، فروتنی، دعا در حال قیام، خودداری از کلام، کم خوری، ادامه به کار خیر.



رجال، جمع راجل: پیاده. از رجل (به کسر جیم): پیاده رفتن، به پایش اصابت کردن، سپیدی یک پای چهارپا، موی آویخته، رها کردن بچه حیوان برای خوردن شیر.

رکبان، جمع راکب، مانند فرسان جمع فارس: سوار، و آنچه بر روی و بالای چیزی باشد.

«وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ»
 «وَالِدَاتُ» اخصّ از امّهات است چون امّهات به مادران با واسطه نیز گفته می شود. و نیز «وَالِدَاتُ» اشعار به علت حکم: (يُرْضِعْنَ)، دارد که فعل مضارع و متضمن امر است: والدات، چون زاینده اولاد خود می باشند، به عاطفه طبیعی و غریزی آنها را شیر می دهند. زیرا شیر ماده غذایی است که به وسیله غده ها و جهازات بدن مادر و از همان ترکیبات خونی و غذایی ساخته می شود که تار و پود طفل تکوین یافته است و منشأ عواطف رقیق و متبادل مادر و طفل، همین تناسب و جذب طبیعی می باشد که با آهنگها و نگاه های مهرآمیز مادر، جسم و جان طفل را می پروراند و آثاری از مهر و رحمت و شعور به مسئولیت در کانون درونش به ودیعه می گذارد و با گذشت زمان و در سنین رشد این آثار ظاهر می شود. ^۱ گویند آهنگ و نگاه و رفتار مادر، در چهره و اوتار صوتی طفل نیز آثاری می گذارد و دگرگونیهایی پدید می آورد. رابطه معنوی مادر با طفل چنان مرموز است که حالات و ناراحتیها و سیری و گرسنگی طفل، در جوشش شیر و فعالیت غده های پستانی و شور دل مادر تأثیر

۱. خشکی عواطف و سنگدلی و بی تفاوتی بعضی اشخاص از آثار تغذیه شیر خشک و نوشیدن شیر و نجسیدن عواطف مادران هوس باز است. گویا مثل عامیانه «پستان مادرش را گاز گرفته»، کنایه از نخوردن شیر مادر است (مؤلف).



می‌کند و مادران این احوال را از دور احساس می‌کنند «جَلَّ الْخَالِقُ عَنِ حِسَابِ الْمَخْلُوقِ!» در مدّت دو سال، به تدریج قوای بدنی و دستگاه‌های جذب و هضم نوزاد برای تغذیه مستقل آماده می‌شود و دندان‌ها برای جویدن انواع غذاها می‌روید و صورت عواطف و مزاج مادر در آن مدّت تغییر می‌یابد. تعبیر «حَوَلین» که مترادف با «عامین و سنتین» است گویا همین حالات و تغییرات را می‌رساند. چون معنای ضمنی «حَوَل» [به معنای] سال از جهت حالات و تحولاتی است که در آن می‌گذرد و رو به کمال می‌رود: «حَوَلینِ کَامِلین».

«لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَتِمَّ الرِّضَاعَةَ»، قید استثنایی و ناظر به اختیار زن است که اگر راضی شد دو سال کامل شیر دهد، شوهر حق ندارد که او را به ترک وادار کند، و اگر راضی نشد، شوهر نمی‌تواند به شیر دادن وادار می‌کند. و نیز ناظر به مواردی است که برای مادر عارضه بیماری یا حمل پیش آید و یا شیر مادر برای طفل سازگار نباشد. این حکم، ظاهر یا شامل زنان مطلقه است، به سیاق آیات، و هم نامطلقه است، به اطلاق.

«وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بَوْلِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِبَوْلِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ». «المَوْلُودِ لَهُ» به جای «الاب یا الوالد» اشعار به حکمت این حکم دارد: آنکه فرزند برای او و بهره‌اش عاید او و نگهبان و وارث نامش می‌باشد، باید لوازم زندگی متعارف و اولیه مادران شیرده را تأمین کند. چه زنان مطلقه‌ای باشند که این آیات درباره آنها است یا مادران شوهرداری که درآمد و تعهدی دارند و در مدّت شیر از عهده و انجام آن بر نمی‌آیند. «لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ...» قاعده کلی در مورد انفاق و شیر و اجرای هر حکمی است: نه پدران منفق بیش از توانایی مکلفند و نه مادران مکلفند که به کمتر از متعارف (معروف) بسازند و طفل را شیر دهند و نه هیچ مکلفی بیش از توانایی مالی



و بدنی و عقلی تکلیف دارد. «لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بَوْلَهَا...» که به فعل مجهول و بدون عطف و از باب مفاعله آمده، بیانی از «لَا تُكَلِّفُ...» و مشعر به ضرر دو جانبه است: نه باید به مادری به سبب و از ناحیه مولودش ضرر رسد به اینکه با اندک نفقه‌ای بسازد و شیر دهد و یا طفل از او جدا گردد؛ و نه پدری و ادار شود که بیش از توانایی تعهد انفاق کند و یا طفل به او واگذار شود. به هر صورت باید حسن تفاهمی در میان باشد که مادر با دلگرمی فرزندش را حضانت کند و شیر دهد و پدر در حد توانایی و متعارف از او نگهداری کند. و اگر چنین نباشد هم به پدر و مادر ضرر می‌رسد و هم به طفل شیرخوار که باید در آغوش گرم مادر و با شیر نیالوده به اندوه رشد یابد. «لَا تُضَارُّ»، به فتح تاء و سکون راء، به صورت نهی نیز قرائت شده است. تکرار «بَوْلَهَا» برای این است که اگر ضمیر «به» می‌آمد، مرجعش نامستقیم و حکمت حکم درباره پدر مبهم می‌ماند. «وَعَلَى الْوَارِثِ»، مقصود وارث پدر بعد از فوت و وارث بالقوه طفل است. «مِثْلُ ذَلِكَ»، شامل هر سه حکم: وجوب انفاق به معروف و در حد توانایی و نفی مضاره، می‌شود.

«فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». «فَإِنْ أَرَادَا»، تفریع بر «وَالْوَالِدَاتُ...» یا «لَا تُضَارُّ...» و یا مجموع احکام مستفاد از آنها می‌باشد. «فِصَالًا»، به صورت اطلاق، شامل گرفتن از شیر مادر و سپردن به دایه و بریدن از شیر هر دو، پیش از اكمال دو سال می‌شود. «عَنْ تَرَاضٍ»، بیان منشأ فصال است: اگر پدر و مادر جدایی طفل را از شیر مادر یا هر شیرری، خواستند جدایی که از روی تراضی پدر و مادر و مشورت باشد، نه بدون تراضی و نه رضایت یکی از آنها گناهی بر آنها نیست. «وَ تَشَاوُرٍ»، بدون قید «مِنْهُمَا» وسعت دایره مشورت - از پدر و مادر و طبیب و دیگر افراد با



تجربه - را می‌رساند. این مشورت که به صلاح نوزاد و پدر و مادر انجام می‌گیرد، پایه صلاح اندیشی و تفاهم خانواده و در حدود احکام اسلام است تا دیگر روابط و مصالح اجتماعی بر آن پایه بالا آید و وسعت یابد. آیا این مسائل زنده و پیش برنده و مصرح قرآن، نباید به اندازه دیگر مسائل فرعی و فرضی مورد بحث و توجه و عمل مسلمین باشد و در رساله‌های عملیه عنوان شود؟!^۱ خطاب «وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ»، به پدرانی است که حق دایه گرفتن از آن‌ها می‌باشد. این حق به قرینه پیوستگی آیه، باید در زمینه رضایت و مشورت باشد. شرط «إِذَا سَلَّمْتُمْ» اشعار به تفاهم و فروتنی دارد. «مَا آتَيْتُمْ» (با مد الف)، تعهد مالی است که برای مادر یا دایه پیش‌آورده و در دسترس آنان گذارده است: اگر شما پدران خواستید برای فرزندان خود، دایه بگیرید گناهی بر شما نیست در صورتی که آنچه از مال پیش آورده‌اید با فروتنی به آنان - مادران یا دایه - تسلیم کنید تا با این کار از حق مادر فروگذار نشود و دایه با خاطر آسوده و دل‌گرمی، همچون مادر پذیرای بچه شود و او را شیر دهد. به قرائت «اویتیم» (به ضم همزه و کسر تاء) راجع به امکان مالی

کتابخانه آنلاین - «طالقانی و زمانه ما»

۱. روش عمومی مسلمین، در این گونه مصالح و روابط خانوادگی - مانند دیگر مسائل اجتماعی - یا تحمیل نظر و عقیده و استبداد است؛ چنان که اگر شوهر یا زن خواستند بدون رضایت دیگری و مشورت، طفل بیچاره را از شیر می‌گیرند و یا به جای مشورت و تعقل، دانه‌های جامد تسبیح را پس و پیش می‌کنند. سیره رسول خدا ﷺ این بود که مسائل و حوادث اجتماعی و یا خانوادگی را در میان می‌نهاد و رأی می‌گرفت. و گاه با دختر و یا همسرش در مسائل مربوط به آنان، جلسه‌ای تشکیل می‌داد و به صورت رسمی و جدی آنچه لازم بود مطرح می‌کرد. گویند در داستان افک عایشه، آن حضرت به خانه ابابکر رفت و نشست و خطبه خواند، آن گاه روی به عایشه کرد و درباره حادثه فتنه‌انگیز و گفتگوهای منافقین با وی سخن گفت [درباره داستان افک عایشه و تهمتی که به وی زده شد، نک: الطباطبایی، المیزان، ج ۱۵، ص ۱۰۵-۹۶]. پایه و مایه تمدن به معنای واقعی آن همین است: مشورت، احترام متقابل، رأی دادن و رأی گرفتن. از مردمی که پایه‌ای از تمدن در میان خود دارند نقل می‌کنند که با زنانشان چنین رفتاری دارند، تا آنجا که در سر میز غذا با لباس رسمی می‌نشینند و سبک‌سری و شوخی‌شان محدود به روابط زناشویی است! (مؤلف).



پدران است: آن‌گاه که تسلیم کنید آنچه از تمکن که به شما داده شده. برای انجام کامل این احکام خطیر، باید خدا را در نظر داشت و از او پروا گرفت و از صفت بصیرش اندیشید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». بصیر بینا و مراقب امور دقیق و لطیف است. مؤمنین به خدای بصیر باید متصف به بصارت در فهم و انجام مسئولیت‌های دقیق باشند.

«وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ زَوْجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا...» تا آخر آیه. «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ»، به جای تعبیری مانند «النساء المتوفى زوجها»، با نظر به موضوعیت «الَّذِينَ...» و معنای لغوی «توفى» و تعلق «مِنْكُمْ» به آن، حکمت حکم «يَتَرَبَّصْنَ»، را می‌رساند: آن‌ها که از شما مسلمانان تعهدهای خود را انجام داده و از دنیا رخت بر بسته و درگذشتند و همسرانی واگذارند، آن همسران باید همین چهار ماه و ده روز درنگ کنند. با درگذشت شوهر و واگذار شدن زن، دیگر علاقه و رابطه‌ای - آن چنان که بعضی از مردم می‌پنداشتند - نمی‌ماند تا چون رسم ناهنجار مسیحیت لازم باشد که زن پس از شوهر در همه عمر عزادار و بی شوهر بماند و یا چون روش هندوان، با جسد شوهرش بسوزد و یا چون عادت بعضی از اعراب جاهلیت، تا یک سال از شستشو خودداری کند و در کناری دور از نظر مردم به سر برد و پس از آن با تشریفات خاصی سرگینی را بردارد و به دور افکند تا از عزا بدر آید، آن‌گاه با مصلحت و اجازه شیوخ و خویشان بتواند شوهر اختیار کند. و نه چون زنان دیگری که هیچ‌گونه قید و بند و عده و عادات و سنن و قوانین و فصل زمانی پس از درگذشت شوهر ندارند. حکمت عده و وفات که بیشتر از عده طلاق است، بیش از برائت رحم یا ظهور حمل، آرامش روحی زن و کسان شوهر و کاسته شدن اندوه و سست شدن علاقه و مجال اندیشه و بررسی وضع خود و آمادگی جسمی و روحی برای اختیار شوهر آینده است. و چون مرد



اثرپذیری اش کمتر و آمادگی اش برای تولید بیشتر است، عده وفات ندارد. «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» همین که این عده زنان به سر رسید آزادند و کسی حق سلب اختیار آن‌ها را ندارد؛ بخواهند شوهر کنند و یا بمانند و یا بیرون روند و هر چه به مصلحت خودشان است انجام دهند: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» تصریح در همین آزادی مطلق و مشروط به معروف است، یعنی در حد احکام شناخته و عرف پسندیده. «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ».

«وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنُتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ...» تا آخر آیه. تعریض در مقابل تصریح، گفتن اوصاف کلی و قابل انطباق به مورد است. مثل آنکه در مورد خواستگاری گوید: «من به پیمان زناشویی وفادارم و حدود آن را می‌شناسم و عدالت را انجام میدهم، یا خواستگار زنی هستم که چنین اخلاق و اوصافی داشته باشد». «النِّسَاءِ»، به قرینه آیه قبل و آیه بعد و یا آیات گذشته، همان زن‌هایی است که در عده وفات یا در عده طلاق و وفات می‌باشند. و شاید «النِّسَاءِ»، راجع به همه زنان اهل ایمان باشد و یا این آیه آداب و روش عمومی خواستگاری آن‌ها را ضمناً بیان می‌کند: بر شما گناهی نیست که به کنایه و اشاره، از زن‌هایی که در عده وفاتند و یا هر گونه عده‌های را به سر می‌برند، خواستگاری کنید، و همچنین در خواستگاری هر زنی، و یا درباره آن بیندیشید. مفهوم اولی «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ...»، همین است که در میان عده - و یا در مرحله اول - نباید و یا روا نیست که تصریح کنید تا اگر زن مورد نظر، در عده وفات است احترام به آنکه در گذشته رعایت شود و عواطف خویشان او جریحه‌دار نشود و اگر حملی دارد آشکار گردد و مجال تصمیم و اندیشه داشته باشد و همچنین است وضع زنی که در عده طلاق به سر می‌برد و هنوز ربط و علاقه‌ای با شوهر سابق دارد. و نیز بجاست که این آداب در هر گونه خواستگاری مراعات شود تا مرحله بررسی و تناسب و دیگر شرایط، با بینش و



سنجش بگذرد. با آنکه خدا می‌داند که با صراحت خواهید به زبان آورد، این روش را می‌نماید: «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا»، استثنا از «لَا جُنَاحَ» و بیان مفهوم آن باید باشد. «سِرًّا»، مفعول مطلق و یا مفعول به «لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ» است: گناهی نیست که با کنایه یا اشاره از آن‌ها خواستگاری کنید... ولی با آن زنان مورد نظر، مواعده و قراری که پنهان از دید کسان و خویشان و اولیا باشد نگذارید. چون بیشتر این گونه مواعده‌های نهانی در جهت اغفال و فریب است. مگر آنکه سخنی شایسته و دور از فریب و اغفال بگویند: «إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا». اگر نهی «لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ» بیان مفهوم «لَا جُنَاحَ» باشد، حکم تصریح، نه به صراحت بیان شده و نه از مفهوم آن بر می‌آید.

«وَلَا تَعَزِّمُوا عَقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ...» تا آخر آیه. «لَا تَعَزِّمُوا»، ظهور در نهی از عزم دارد - نه از بستن کابین - که «لَا تَعَقِدُوا النِّكَاحَ» باید گفته شود. «عَقْدَةٌ»، استعاره از پیمان نکاح است که گویا رشته آن با قراردادهایی به هم رسیده و سپس بسته و گره زده می‌شود. «الْكِتَابُ»، همان مدت عده است که ترخیص در آن مکتوب «واجب و تعهدآور» شده است: تصمیم به بستن پیمان نکاح نگیرید، مقدمات نزدیک به انجام آن را فراهم نکنید، یا به حریم انجام آن وارد نشوید (مانند «تلك حدود الله فلا تقربوها») تا آن مدت واجب و تعهد شده به آخر رسد. حسن اجرای این احکام و اصلاح نیات و اندیشه‌هایی که در این روابط و علاقه‌ها مؤثر است و به حدودی تحدید نمی‌شود و در ظرف تشریح در نمی‌آید، باید با ایمان و به علم خدا و صفات و نظارت او اصلاح و رهبری گردد: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ».

«لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَتَمَتَّعُوهُنَّ...» تا آخر آیه. «أَوْ تَفْرِضُوا»، عطف تردیدی به «تَمَسُّوهُنَّ»، و به تقدیر



«فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً أَوْلَم تَفْرَضُوا» می باشد: گناهی نیست بر شما اگر طلاق دادید زن‌ها را مادام که مس نکرده‌اید آن‌ها را، چه فرض کرده باشید برای آن‌ها فریضه‌ای یا فرض نکرده باشید. این نفی جناح (گناه) از طلاق زنان، پیش از تماس و همچنین بدون فرض فریضه (ایجاب مهر مشخص) از این جهت است که گمان نرود که طلاق در این صورت ناروا است و شاید که شرط طلاق، عقد متضمن تماس و فرض مهر معین باشد. ضمیر جمع «مَتَّعُوهُنَّ» راجع به «النِّسَاءَ» است: به همان زن‌هایی که پیش از تماس (دخول) و بدون مهر مفروض طلاق داده‌اید، بهره و وسیله‌ای دهید، به اندازه و وسع دهنده که شوهر باشد یا ولی او «عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَ عَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرَهُ». متاعی که عرف پسندد و زن از آن بهره‌ای گیرد و در مقابل این شکست دل خوشش دارد و به وی آبرو و سامانی بخشد: «مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ». ظاهر امر «مَتَّعُوهُنَّ» و تفصیل «عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَ...»، وجوب است. آیه مقدار متاع را تعیین نکرده ولی بعضی از مفسرین و فقها خواسته‌اند که مقدار آن را در حد خدمتگزار یا جامه و یا انگشتری و امثال این‌ها تعیین کنند یا نمونه‌ای نشان دهند. و بعضی نصف مهرالمثل را تعیین کرده‌اند. این گونه نظرها اجتهاد در موضوع و مورد و برخلاف نص آیه است. «حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ». «حَقًّا»، چون «مَتَاعًا»، حال یا مفعول مطلق و برای تأکید فعل است: این حقی است ثابت بر متصفین به احسان. چون اینان مسئول اجرای حقوق و ملزم به احساناند و باید همه مردم چنین باشند. این معنا غیر از اختصاص اصل حکم به محسنین است تا قرینه‌ای برای استحباب امر «مَتَّعُوهُنَّ» باشد.

«وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ...» تا آخر آیه. «وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ»، عطف به حکم سابق و بیان صورت دیگری است: چون طلاق پیش از تماس (دخول) گناهی ندارد، اگر فرض



فریضه‌ای نباشد باید به آن زن طلاق داده شده متاعی داد. و اگر طلاق پیش از تماس با فرض فریضه «مَهْرُ الْمُسَمَّى» باشد باید نصف آن مهر را داد. این دو حکم راجع به طلاق پیش از تماس در دو صورت نبود یا بود فرض فریضه است و حکم آن بعد از تماس، از مفهوم این دو آیه و دیگر آیات چنین برمی آید: ۱- با فرض فریضه یعنی مشخص شدن مقدار مَهْر، باید همه آن را بی کم و کاست بپردازد. ۲- بدون فرض فریضه باید مَهْر المِثْل بدهد. و نیز از این آیات معلوم می شود: با آنکه ذکر مَهْر و مقدار آن شرط عقد نکاح نیست، تعهد و یا دادن مقداری از مال - مَهْر الْمُسَمَّى و یا مَهْر المِثْل و یا متاع - خود واجب است. «إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ»، به سیاق آیه، راجع به نصف مَهْر و در مورد طلاق قبل از تماس است و شامل موارد دیگر نیز می شود: مگر آنکه آن زنان طلاق داده شده خود چشم بپوشند و بگذرند. «أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» راجع به اولیای زن است در صورتی که خود او بالغه و رشیده نباشد: یا عفو کند آن که به دست اوست بستن عقد. و شاید مقصود شوهر باشد که بستن و اثر عقد «عُقْدَةُ النِّكَاحِ» به دست اوست تا از مهری که داده یا تعهد کرده و یا بیش از نصف که واجب است، در گذرد و چشم پوشد.

«وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى». خطاب به شوهران است و یا به زنان و شوهران و هر که حق عفو دارد، تا شامل همه موارد و همه کسانی شود که امکان عفو دارند؛ چه شوهری که امکان مالی دارد و یا اقدام به طلاق کرده و یا زنی که خود طلاق خواسته و ناسازگار است و می تواند از حق خود بگذرد و یا اولیایی که حق دخالت و گذشت دارند، تا با این گونه چشم پوشی ها و گذشت ها به مقام تقوا رسند و از کینه توزی و دشمنی پروا گیرند. «وَلَا تَنْسَوُا»، متضمن نهی از خصومت و بداندیشی، «الْفُضْلَ بَيْنَكُمْ» همان رابطه احسان و تعاون است که از سرچشمه ایمان و در میان مؤمنین باید جریان داشته باشد و هر گونه حقوق و روابط و ناسازگاریها را فرا گیرد و از



خاطرها ببرد: و از یاد نبرید فضلی را که در میان شماست. و خدا را بصیر به اعمال خود دانید: «إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ».

«حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ». فعل «حَافِظُوا»، اشعار به نوعی درگیری در حفظ متعلق و مقاومت در جهت مخالف آن دارد و تعدیه آن به حرف «عَلَى»، تفوق و تسلط را می‌رساند و جمع آمدن صلوات توالی را. «صَلَاة»، نموداری از ایمان به مبدأ فیض و فضل و احسان و تعالی جویی انسان و رهایی از جواذب و تمایلات پست و انگیزه‌ها و برخوردارهای حیات است. اگر هشیاری دائم و اراده ایمانی برتر برای محافظت «صَلَاة» نباشد، کشش‌ها و موجبات غفلت، آن نور و جذبه متعالی را خاموش و سست و فراموش می‌گرداند. این از قدرت و جامعیت تربیت قرآن است که انسان مؤمن را در همان حال که به سوی زندگی دنیا و قوانین آن رهبری می‌کند و از عزلت جویی به متن و وسط تصادمات حیاتش می‌کشاند، شعاع دیدش را وسیع و روشن می‌دارد و عقربه اراده و قصدش را در میان همه جواذب به سمت کمال مطلق و تقرب به او وامی‌دارد.

«وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ» عطف خاص به عام برای تخصیص است. در روایات و گفته‌های مفسرین، مصادیقی برای «صَلَاةِ الْوُسْطَىٰ» ذکر شده: نماز ظهر یا جمعه، چون در وسط روز انجام می‌شود و همچنین دیگر نمازها که از جهتی در وسط می‌باشند. یا نماز عصر، به استناد گفته رسول خدا ﷺ در عصر کارزار احزاب: «مَلَأَ اللَّهُ قُبُورَهُمْ وَبَيَّوْتَهُمْ نَارًا كَمَا شَعَلُونَا عَنِ الصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ حَتَّىٰ غَابَتِ الشَّمْسُ»^۲: «خدا گورها و خانه‌های آنان را پر از آتش کند که ما را از نماز وسطی باز داشتند تا آفتاب

۱. الکلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۷۱؛ الطوسی، التهذیب، ج ۲، ص ۲۴۱؛ الطبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۹۹ -

۲. السیوطی، در المنثور، ج ۲، ص ۷۴۴ - ۴۲۵؛ محمد رشید رضا، المنار، ج ۲، ص ۴۳۷، ذیل آیه شریفه.



غروب کرد» و روایت دیگری از آن حضرت: «چون نماز عصر بین دو نماز روز و دو نماز شب است... و چون غالباً در هنگام اشتغال مردم انجام می‌شود»^۱. از اسامه روایت شده که گفت: «وسطی نماز ظهر است چه رسول خدا ﷺ نماز ظهر را در میان گرمای روز انجام می‌داد و با او بیش از یک یا دو صف نبود و مردم سرگرم گفتگوها و داد و ستد بودند تا این آیه نازل شد»^۲. از بیان و موارد این روایات معلوم می‌شود که تطبیق نماز وسطی به نماز عصر یا ظهر از جهت اشتغال و گرفتاری مردم در این هنگام است و نظر به تعیین در این موارد نیست.^۳

چون در این آیه جز توصیف «الْوُسْطَى» قرینه و نشانه‌ای از تعیین آن نیست و «وُسْطَى»، صفت تفضیلی و مؤنث اوسط «وسطتر» است که متعلق آن ذکر نشده، باید نظر آیه به هر نمازی باشد که در میان گرفتاری‌ها و کشمکش‌های غفلت‌آور بر پا می‌شود. جالب توجه این است که این آیه در وسط احکام ازدواج و انواع طلاق و مهر و اختلافات و برخوردهای ناشی از آن آمده یا گذارده شده که منشأ این حدود و احکام، جاذبه‌گریزی میان زن و مرد و سپس برخورد و اختلافات و آثار آن است و همین‌ها انسان را از تحرک به سوی کمال و صعود باز می‌دارد و به هبوط می‌کشاند. دربارهٔ خلقت و هبوط آدم در جزء اول این کتاب بحث شده است. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام با منطق بلیغش راز هبوط آدم را، در وضع هبوط گاه این گونه نمایانده است: «فَأَهْبَطَهُ إِلَى دَارِ الْبَلِيَّةِ وَ تَنَاسَلِ الدُّرِّيَّةِ»^۴. حفاظت نماز و قیام به آن، آن هم با ترکیب قیام و رکوع و سجده و اذکار خاص، انسان را از بندهای غرایز و تسلیم شدن در برابر

۱. الطبرسی، همان؛ السیوطی، همان، ص ۷۲۰.

۲. الطبرسی، همان؛ السیوطی، همان، ص ۷۲۰.

۳. دربارهٔ نظرات مختلف دربارهٔ «صلاة الوسطی» نک: الطوسی، التبیان، ج ۲، ص ۲۷۵-۲۷۶؛ مجمع البیان، همان.

۴. پس (خدا) او را به سرزمین گرفتاری آزمایش و سرگرم شدن به زاد و فرو فرستاد. نهج البلاغه، خطبه اول.



هواها می‌رهاند و به مبدأ قدرت و حیات مرتبط می‌سازد و اراده و اندیشه و قوا را مستقیم می‌دارد و همین معنای جامع قیام به صلاة و حال قنوت است: «وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ».

«فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ». «فَإِنْ خِفْتُمْ» تفریع از «حَافِظُوا» یا «قَوْمُوا»، و به قرینه «فَرِجَالًا...»، مقصود ترس در حالت جنگ و غافلگیری دشمن است. «رِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا»، حال و به تقدیر فعل «حَافِظُوا» یا «قَوْمُوا» است: پس اگر ترسناک بودید از غافل‌گیری و حمله دشمن، محافظت داشته باشید نماز را، یا قیام کنید به قنوت، در حالی که گروهان پیاده یا سواره‌اید تا از ضربه دشمن خود را نگه دارید و در برابرش موضع بگیرید. این فرمان به محافظت و قیام به نماز وسطی است که مجاهدان در میان هنگامه کارزار باید به دو صورت انجام دهند: نماز خوف که گروهی با سلاح خود از موضعی که در برابر دشمن دارند کنار می‌روند و با امام که همان فرمانده است به نماز می‌ایستند و در رکعت دوم فرادا و شتابان نماز خود را به اتمام می‌رسانند و در برابر دشمن موضع می‌گیرند تا گروه دیگر به رکعت دوم امام برسند. این نماز در سفر و حضر قصر است. [و دیگر] نماز مطارده و آن در هنگامی است که درگیری با دشمن مجال نمی‌دهد تا از موضع جنگی جدا شوند و به صف نماز ایستند. در این حال باید با ذکر و اشاره و راست و خم شدن برای قیام و رکوع و سجده یا سرگذاردن روی زین اسب نماز گذارند و تا می‌توانند روی به قبله آرند و اگر به اینصورت هم نتوانند همان تسبیح و ذکر گویند. حال «فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا»، شامل همه این حالات است. «فَإِنْ خِفْتُمْ» نیز شامل هر حالت خوفی است: حالت جنگ، گریز، حریق، غرق، سقوط، تعقیب دشمن، عقب ماندن از کاروان. در همه این حالات روح نماز که قصد و توجه و ذکر و اشارات است باید حفظ شود. و در حال امنیت



باید نماز را به صورت کامل و جامع انجام داد: «فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ». «کَمَا...»، بیان صورت و روش ذکر (نماز) است: به آن صورتی که خدا تعلیم داده و خود نمی دانستید، همان خدایی که حکمت هر صورت و ترکیبی را او می داند و او پدید آورده است؛ یا بیان سپاس در برابر تعلیم دین و همه مسائل است: پس خدا را به یاد آرید در برابر چنین نعمتی که به شما تعلیم داده آنچه را که خود نمی دانستید.

«وَالَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لَّأَزْوَاجِهِمْ مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ...» تا آخر آیه. «يَتَوَفَّوْنَ» به معنای رسیدن حال وفات است. «وَصِيَّةً»، به قرائت نصب، مفعول فعل مقدر و به قرائت رفع، مبتدای موصوف یا مؤخر. «مَّتَاعًا»، مفعول فعل مقدر، «غَيْرِ إِخْرَاجٍ»، صفت یا حال مَّتَاعًا: آن‌ها که از شما به مرحله وفات میرسند و همسرانی و امی گذارند باید توصیه کنند وصیتی را. یا بر آن‌ها است وصیتی برای همسران خود که بدهند متاعی را با این وصف، یا در حال غیراخراج. گویند این آیه پیش از آیه «وَالَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا...» نازل شده و به آن نسخ گردیده و حکم این آیه ناظر به سنت جاهلیت بوده که بعد از وفات شوهران زنان در خانه آن‌ها تا یکسال می ماندند.^۱

این نظر مفسران درباره نسخ این آیه، مانند نظرشان درباره نسخ آیه وصیت برای والدین و اقربین، به آیات ارث است و هیچ دلیل و قرینه‌ای ندارد و سؤالاتی را پیش می آورد: توصیه به وصیتی واجب و مشروط و یا مستحب برای زن‌ها پس از وفات، چه منافاتی با حکم ترَبَّص آن‌ها در مدت چهارماه و ده روز دارد که به این حکم نسخ شده باشد؟ چرا آیاتی که درباره یک نوع مسائل و پی در پی در قرآن آمده پس

۱. الطوسی، التبیان، ج ۲، ص ۲۷۸ - ۲۷۹؛ الطبرسی، همان، ص ۶۰۲؛ الطباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۲۴۸.

همگی ذیل آیه شریفه.



و پیش شود و منسوخ بعد از ناسخ باشد؟ با چه توجیهی می توان گفت: که قرآن سنت جاهلیت را درباره یکسال تربص زن پس از وفات شوهر، تثبیت و پس از فاصله کوتاهی آن را نسخ کرد؟ اگر «وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِمْ» جمله خبری و متضمن شرط باشد، «فَإِنْ خَرَجْنَ...» جواب شرط و حکم مورد نظر آیه «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ» خبر از درگذشت می باشد، نه به معنای حضور وفات که خلاف ظاهر است: کسانی که از شما وفات کرده اگر همسرانی باقی گذارده که برای آنها وصیت کرده اند تا متاعی به آنان داده شود و اخراج نشوند، پس اگر خود خارج شدند گناهی بر شما نیست در آنچه از هر کار پسندیده و نیکی درباره خود انجام می دهند:

«فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ». اگر «وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِمْ» حکمی به شوهر یا وارثان او باشد - نه شرط خبری - ظاهر از «فَإِنْ خَرَجْنَ» این است که حکم این وصیت مشروط است به اینکه زن پس از وفات شوهر و به سبب علاقه به خانه و زندگی که مدتی در آن به سر برده یا نداشتن خانه و سامانی، خود نخواهد پس از انقضای عده بیرون رود. و به هر تقدیر حکم این آیه منافی با حکم عده وفات نیست و یا مکمل آن است. و حکمی است ناشی از صفات عزت و حکمت خداوند: «وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».

«وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ. كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ». «وَلِلْمُطَلَّقاتِ»، عطف به حکم آیه سابق و «لام» مشعر به حقی است برای زنان طلاق داده شده. این حق باید نفقه در مدت عده طلاق یا بهره (متاع) پس از انقضای عده و به حسب استحقاق باشد، نه مهرالمثل یا مهرالمسمى یا نصف مهر که در آیات سابق صریحاً یا تلویحاً آمده است. «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»، مبین تأکید حکم - واجب یا مستحب - یا ترتیب تکلیف است: بر آنها که به مقام تقوا رسیده اند چون بیش از دیگران احساس به مسئولیت ها دارند، این حق ثابت و محقق است. چنان که

در بیان «حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ» گفته شد، نباید نظر به اختصاص اصل حکم باشد. این آیات، بیش از تبیین احکام و حدود و حقوق، انگیزنده عقل برای تفکر و اجتهاد و شناخت اصول مصالح است. و اگر عقل فطری دارای تحرک و اکتساب نباشد دچار توقف و جمود می شود. آنکه اندیشه و تعقل ندارد گویا عقل ندارد: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ». و آن مردمی که تعقل و عقل ندارند، دچار مرگ روحی و سپس مرگ اجتماعی می شوند:



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»